

سرود مهر

کنسرت آذرماه ۸۴
 تهران . تالار بزرگ کشور
 بخش دوم



آواز بیات ترک و افشاری
 موسیقی: حسین علیزاده

محمد رضا شجریان . آواز
 حسین علیزاده . تار
 کیهان کلهر . کمانچه
 همایون شجریان . آواز، تنبک

فهرست قطعات

۱. آواز بر روی قطعه ضربی « نجوا » / غزل از حافظ
۲. کمانچه
۳. ساز و آواز بیات ترک « با که گویم راز » / سعدی
۴. چهارمضراب همراه آواز / ادامه شعر سعدی
۵. مثنوی بیات ترک « غم پرست » / غزل از حافظ
۶. تصنیف قدیمی « ای سلسله مو »
۷. تکنوازی تار
۸. آواز بر روی قطعه ضربی « رخس زار » / عطار
۹. ادامه ساز و آواز عراق / ادامه شعر عطار
۱۰. تصنیف « نیایش » / شعر سهراب سپهری

دیگر اطلاعات

- ◇ خوشنویسی روی سی دی: یدالله کابلی
- ◇ طراح گرافیک: سیامک فیلی زاده
- ◇ حروفچینی: مژگان شجریان
- ◇ صدابردار صحنه: ریموند موسسیان
- ◇ میکس، مسترینگ و تدوین دیجیتال: ریموند موسسیان و کیهان کلهر
- ◇ تاریخ انتشار: اسفندماه ۸۵
- ◇ ناشر: شرکت دل آواز

اشعار

عیاران

دو چشم مست میگوننت ببرد آرام هوشیاران
 دو خواب آلوده بر بودند عقل از دست بیداران
 آلا ای باد شبگیری بگوی آن ماه مجلس را
 تو آزادی و خلقی در غم رویت گرفتاران
 گر آن عیار شهر آشوب روزی حال من پُرسد
 بگو خوابش نمی‌گیرد به شب از دست عیاران

حافظ

عشقباز

دلَم تا عشقباز آمد در او جز غم نمی‌بینم
 دلی بی‌غم کجا جویم که در عالم نمی‌بینم
 دمی با همدمی خرم ز جانم بر نمی‌آید
 دمم با جان بر آید چون که یک همدم نمی‌بینم
 خوشا و خرما آن دل که هست از عشق بیگانه
 که من تا آشنا گشتم دل خرم نمی‌بینم
 مرا رازی است اندر دل به خون دیده پرورده
 ولیکن با که گویم راز چون محرم نمی‌بینم
 قناعت می‌کنم با درد چون درمان نمی‌یابم
 تحمل می‌کنم با زخم چون مرهم نمی‌بینم
 کنون دم درکش ای سعدی که کار از دست بیرون شد
 به امید دمی با دوست و آن دم هم نمی‌بینم

سعدی

غم پرست

در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع
 شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع
 روز و شب خوابم نمی آید به چشم غم پرست
 بس که در بیماری هجران تو گریانم چو شمع
 رشته‌ی صبرم به مقراض غمت بریده شد
 همچنان در آتش مهر تو سوزانم چو شمع
 بی جمال عالم آرای تو روزم چون شب است
 با کمال عشق تو در عین نقصانم چو شمع
 سرفرازم کن شبی از وصل خود ای نازنین
 تا منور گردد از دیدارت ایوانم چو شمع
 آتش مهر ترا حافظ عجب در سر گرفت
 آتش دل کی به آب دیده بنشانم چو شمع

حافظ

تصنیف قدیمی «ای سلسله مو»

ای سلسله‌مو دستی بر طره‌ی پُر خَم زن
 یک سلسله‌مو بگشا صد سلسله بر هم زن
 خواهی که شود کشته از هر طرفی فوجی
 جاننا صف مژگان را یک مرتبه بر هم زن
 یا رب به که شاید گفت این نکته که در عالم
 رخساره به کس ننمود آن شاهد هر جایی
 ای درد توام درمان در بستر ناکامی
 وی یاد توام مونس در گوشه‌ی تنهایی

زنده به عشق

آتش سودای تو عالم جان درگرفت
سوز دل عاشقانت هر دو جهان درگرفت
جان که فرو شد به عشق زنده جاوید گشت
دل که بدانست حال ماتم جان درگرفت
جرعه‌ی اندوه تو تا دل من نوش کرد
ز آتش آه دلم کام و زبان درگرفت
از پس چندین هزار پرده که در پیش بود
روی تو یک شعله زد کون و مکان درگرفت
بر سر کوی تو عشق آتش دل برفروخت
شمع دل عاشقان جمله از آن درگرفت
تا که ز رنگ رُخت یافت دل من نشان
روی من از خون دل رنگ و نشان درگرفت
جان و دل عاشقانت خرقه شد اندر میان
زانکه سماع غمت در همگان درگرفت

عطار

تصنیف افشاری « نیایش »

دستی افشان تا ز سر انگشتانت صد قطره چکد هر قطره شود خورشیدی
 باشد که به صد سوزن نور شب ما را بکند روزن روزن
 ما بی تاب و نیایش بی رنگ
 از مهرت لبخندی کن بنشان بر لب ما
 باشد که سرودی خیزد در خورد نیوشیدن تو
 ما هسته‌ی پنهان تماشا مییم
 ز تجلی ابری کن بفرست که بیارد بر سر ما
 باشد که به شوری بشکافیم باشد که بیالیم و به خورشید تو پیوندیم
 هر سو مرز هر سو نام رشته کن از بی شکلی
 گذران از مروارید زمان و مکان
 باشد که به هم پیوندد همه چیز باشد که نماند مرز که نماند نام
 ای دور از دست پر تنهایی خسته است
 گهگاه شوری بوزان باشد که شیار پریدن در تو شود خاموش

سهراب سپهری